



اعجاز برهانی برای حقانیت هر رسول / وقایع اعجاب انگیز ولادت پیامبر

آیت الله قرهی گفت: حضرت استحقاق میلاد رسول الله (ص) را اعلام کرد. او از ملائکه‌ای است که ملک مولود محسوب می‌شود و فقط ولادت طاهرین عالم را برای ملائکه الهی اعلان می‌کند که آن‌ها سجده کنند.

آیت الله قرهی گفت: حضرت استحقاق میلاد رسول الله (ص) را اعلام کرد. او از ملائکه‌ای است که ملک مولود محسوب می‌شود و فقط ولادت طاهرین عالم را برای ملائکه الهی اعلان می‌کند که آن‌ها سجده کنند. به گزارش خبرگزاری مهر، متن پیش رو سخنان آیت الله قرهی است که در شب میلاد حضرت محمد مصطفی (ص) ایراد گردیده است:

اعجاز؛ دلیل و برهانی برای حقانیت هر رسول

پروردگار عالم برای ورود و حقانیت انبیائش - مع الأسف - به واسطه ضعف ادراکات بشری، معجزه را تبیین فرمود. اعجاز که بشر باید از آن، عاجز باشد، یک دلیل و برهان برای حقانیت هر رسولی است.

وجود مقدس پیامبر عظیم الشان معجزاتی دارند، همان‌طور که برای انبیاء دیگر، از جمله موسی بن عمران و عیسی بن مریم (دو پیامبر عظیم الشانی که اثرگذاری‌شان در تاریخ ادیان بیش از دیگران است، به خصوص عیسی بن مریم!)، هم قبل از ولادت و هم حین ولادت، معجزاتی بیان شده است.

این بزرگواران معجزه دیگری هم دارند که آن، در هنگام مبعوث شدن است که علت العلل رسالت آن‌ها در آن قرار می‌گیرد. در اعجازهای قبل و حین ولادت، گاه خودبه‌خود عنوان رسالت است.

مثل عیسی بن مریم که وقتی خلق شد، خلقت ایشان بدون آب است و پدر ندارد و اعجاز قبل از ولادتشان همان بدون پدر بودن است و اعجاز حین ولادتشان، این است که سخن می‌گوید و «أنا عبدالله» بیان می‌کند و اعلان می‌کند که من پیامبر هستم.

موسی بن عمران هم شبیه همین اعجاز را دارد. فرعون چندین مرتبه خواب آشفته می‌بیند و می‌فهمد قرار است رسولی از ناحیه خدا بیاید و این طاغوتی را که در بین طواغیت عالم، هم به ظاهر گستره سلطنتی دارد و هم ادعای ربوبیت دارد و «أنا ربکم الأعلى» بیان می‌کند و دیگران را عبد و غلام خود می‌پندارد؛ از بین ببرد. لذا اعلان کرد که فرزندان ذکوری که متولد می‌شوند، سریع از بین ببرید. اما این اعجاز خداوند بود که حالت بارداری بر مادر موسی بن عمران معلوم نبود و آن نبی مکرم آن‌گونه به دنیا آمد و بعد به مادرش وحی شد که فرزند را درون سبدی بگذارد و در نیل بیندازد. خدای متعال می‌داند چه کند. فرعون فرزند پسری نداشت و خداوند حبّ موسی را درون دل همسرش و بعد درون دل خود فرعون قرار می‌دهد و لذا موسی در دامن فرعون رشد پیدا می‌کند.

(یک نکته اخلاقی و تربیتی در اینجا به عنوان حاشیه بیان کنم و آن، این که چون موسی بن عمران در دامن فرعون رشد پیدا کرده، خداوند به او امر می‌کند که با او به لسان لیتن صحبت کن؛ چون صورت ظاهر حقّ پدری به گردن او دارد. حسب روایات شریفه و تاریخ انبیاء، عتاب‌ها از طریق وزیر و برادرش هارون بود. لذا این نکته تربیتی به ما یاد می‌دهد که بایستی حرمت تربیت‌کننده رعایت شود).

بت پرستان هم خداپرست بودند!

بشر چون پیچیده در فجور و تقواست، اگر به سمت فجور برود، به راحتی تن به حقّ نمی‌دهد. و الا همه انبیاء دعوت به مکارم اخلاق کردند و انسان فی ذاته می‌داند که مکارم اخلاق، خوب است؛ چون فطرت همه انسان‌ها الهی است. پیامبر فرمود: «إنما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» اولاً هدف بعثت خودشان را که دعوت به مکارم اخلاق است، بیان می‌کنند. ثانیاً با این بیان می‌فرمایند که دیگران هم همین‌طور بودند، اما من تمام‌کننده هستم. لذا بشر می‌داند که این‌ها خوب است، اما به دلیل فجور، به آن‌ها تن نمی‌دهد.

یک نکته اخلاقی مهم دیگر این است که هر چه بیشتر در این فجور، غوطه‌ور شد و به این نفس دون، تن داد، کمتر حقّ را می‌پذیرد. لذا طواغیت عالم به پروردگار عالم طغیان کردند؛ چون بیشتر از دیگران احساس می‌کنند که مستغنی شده اند «إن الانسان لیطغی أن رءاه استغنی»؛ لذا حرف انبیاء را هم نمی‌پذیرند. اما اکثریت مردم که انحرافشان، انحراف درک نکردن هادی بوده و الا فطرتشان این بود که می‌خواستند خداپرست باشند، پذیرش حقّ برایشان راحت‌تر بود. لذا توده مردم که بت پرستی می‌کردند، برای این بود که می‌خواستند به فطرت خودشان که خدا می‌خواستند، جواب بدهند. منتها چون خدا نداشتند، بت را تجسم پروردگار عالم تصوّر کردند. طواغیت عالم، می‌دانستند اما مردم را به انحراف فکری در عبادت می‌کشاندند و خدایان دروغین را جلوی پای آن‌ها می‌گذاشتند. تا هم مخالفت با فطرت نشود و مردم در مقابلشان قیام نکنند، هم همان اله‌هایی را پرستش کنند که این‌ها می‌خواستند. لذا اله‌های دروغین را برای آن‌ها قرار می‌دادند و بت‌کده‌ها را درست می‌کردند.

لذا اتفاقاً توده مردم به راحتی به فطرت خود جواب مثبت می‌دهند و وقتی انبیاء می‌آمدند، توده مردم به سمت آن‌ها می‌آمدند و می‌پذیرفتند. اما طواغیت عالم به مردم می‌گفتند: در گوش‌های خود پنبه بگذارید تا حرف‌های پیامبر را نشنوید؛ چون او ساحر است و شما را سحر می‌کند. آن‌ها می‌دانستند توده مردم الآن هم خداپرست هستند، اما بلد نیستند خدایشان کیست و آنچه

که خودشان به مردم گفتند (بت‌ها)، مورد پرستش قرار می‌گیرد.

اگر در عالم، سیر تاریخی بشر را از موقعی که هبوط پیدا کرده تا به حال، نگاه کنید، خواهید دید که هیچ انسانی نبوده که خداپرست نباشد، منتها گاهی خدایان دروغین جایگزین اله حقیقی می‌شد. لذا طواغیت عالم برای همین در مقابل انبیاء می‌ایستادند که مردم متوجه دروغین بودن اله‌های خود نشوند.

برای همین به خاطر این که حرف رسولان الهی و انبیاء را نپذیرند، می‌گویند: از کجا معلوم است که شما نبی هستید؟! شما هم مانند ما هستید! در حالی که همان‌طور که بیان شد انبیاء به خوبی‌ها دعوت می‌کنند و همه بشر هم ذاتاً خوبی‌ها را دوست دارند. اما باز هم درخواست معجزه از انبیاء می‌شود. حالا اینجا است که باید معجزاتی به وجود بیاید تا حقانیت رسول معلوم شود و الاً اصلاً معجزه عندالله تبارک و تعالی، امر خاصی برای انبیاء عظام نیست و خودشان هم نمی‌خواهند. همان‌طور که در ابتدا بیان شد، ضعف ادراکات عقلیه بشر، عامل درخواست معجزه است. لذا ما نباید تصور کنیم که معجزه، چیز خوبی است.

انبیاء آمدند و به مردم گفتند: شما که می‌خواهید خداپرست باشید و فطرتان خداپرست است «فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله»، اما سراغ اله‌های دروغین رفتید، پس به سوی خدای واحد و آن أحد روی آورید. آن أحد از شما آن مکارم اخلاق را می‌خواهد که خود شما هم فی ذاته بدتان نمی‌آید.

لذا پیامبر عظیم‌الشأن در جزیره العرب که پلیدی‌ها و پستی‌ها و زشتی‌ها در آن‌جا بسیار زیاد است، مبعوث شدند. آن‌ها آن‌قدر در جنگ و خونریزی و فساد بودند که خودشان خسته شدند و با هم قرار گذاشتند که چهار ماه با هم نجنگند تا کمی هم به کشاورزی و ازدواج فرزندان‌شان و ... برسند و خداوند هم بعد از بعثت پیامبر این مطلب را امضاء کرد و فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ». اما همین خونریزان عالم و هم افرادی که بخاطر کج فکری‌های خود دختر زنده به گور می‌کردند، فی ذاته به خوبی‌ها علاقه داشتند. چون از بس پیامبر در مقام اخلاق بالا بود، ایشان را حتی قبل از بعثت‌شان به عنوان «امین» می‌شناختند.

لذا تاریخ الدمشقیه می‌نویسد: به قدری پیامبر به این لقب معروف شده بود که دیگر اسم کوچک ایشان را هم نمی‌آوردند و فقط می‌گفتند: «جاء الامین» و معلوم بود که منظورشان پیامبر است.

در جریان حجرالاسود هم با هم قرار گذاشتند که هر کس وارد شد، او سنگ را جابه جا کند که وقتی دیدند پیامبر آمد، همه گفتند: «جاء الامین» و خوشحال شدند. پیامبر هم زیرکی به خرج دادند و ردای مبارک خود را درآوردند و گفتند چهار طرف آن را شما بگیرد و خودشان زیر سنگ را گرفتند و جا انداختند.

وقایع اعجاب انگیز ولادت رسول‌الله(ص)

همان‌طور که بیان شد اعجاز از آن‌جا شروع می‌شود که طواغیت عالم به انبیاء می‌گویند: تو که مانند ما هستی، چطور یکباره ادعای پیامبری می‌کنی؟! اعجاز هم سه نوع است، یکی قبل از ولادت، دیگری حین ولادت و سومی هم حین بعثت است. در شب میلاد رسول‌الله(ص) اتفاقاتی افتاده که نکاتی از آن‌ها را بیان می‌کنیم. اتفاقاً جالب است که پیامبر مانند فردا یعنی در روز جمعه به دنیا آمد. یعنی هفده ربیع الاول عام الفیل در روز جمعه بود.

شیعه و اهل جماعت همه نوشتند و همه به این وقایع اقرار دارند. حالا نمی‌دانیم این وهابیت چه می‌گویند که برای رسول‌الله جشن نگیرد و جشن، بدعت است و ...! البته کسی هم به حرف این‌ها گوش نمی‌دهد. هر چند در خود حجاز و عربستان جبری است و اگر کسی جشن بگیرد، او را می‌زنند. اما حقیقتاً مردم گوش نمی‌دهند. همین امشب ببینید مصر چه خبر است! جشن‌های مفصل دارد. این‌ها همه نشأت گرفته از این است که مردم خود می‌دانند باید برای ناجیان الهی حرمت قائل باشند.

روایتی که بیان می‌کنم در بیش از شش کتاب اهل جماعت بیان شده که در وقت طلوع فجر روز جمعه در سال عام الفیل، حضرت استحقائیل میلاد رسول‌الله(ص) را اعلام کرد. او از ملائکه‌ای است که ملک مولود محسوب می‌شود و فقط ولادت طاهرین عالم را برای ملائکه الهی اعلان می‌کند که آن‌ها سجده کنند، «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم».

حضرت استحقائیل، آن ملک معظم برای اولین بار به زمین آمد. او مأموریت ندارد به زمین بیاید و در آسمان‌ها است و ولادت انبیاء و بزرگان را برای ملائکه اعلان می‌کند. اما برای اولین بار بر زمین آمد و بر کوه ابوقبیس ایستاد و با صدای بلند فرمود: ای مردم مکه! به خدا و فرستاده او و نوری که با او فرو فرستاده‌ایم ایمان بیاورید.

حضرت آمنه بیان می‌فرماید: دیدم دو جوان وارد خانه من شدند، اول وحشت کردم، اما چنان آرامش داشتند که آرام شدم و فهمیدم قصدی ندارند. فرمودند: جبرائیل و میکائیل هستیم. دیدم در دست جبرائیل ظرف بزرگی از طلا و در دست میکائیل آبریزی از عقیق سرخ بود، جبرائیل بدن ختمی مرتبت(ص) را شستشو می‌داد و میکائیل بر آن آب می‌ریخت. بعد از پایان شستشو بر چشمان کودکم سرمه کشیدند و بر سر او ماده‌ای ساخته شده از مشک و عنبر و کافور قرار دادند.

بعد دیدم ملائکه هفت آسمان به دیدار حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) آمدند و گروه گروه بر او سلام کردند. حوریان بهشتی کودکم را در پارچه‌ای پیچیده در برابر من نهادند و به آسمان بازگشتند تا بشارت ولادت حضرت محمد(ص) را به ملائکه برسانند.

روایت امام صادق(ع) از وقایع روز با عظمت هفدهم ربیع الاول سال عام الفیل

امام صادق(ع) در یک روایتی که با یک سلسله راویان حدیث بسیار عالی نقل شده، می‌فرماید: «كَانَ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ يَحْتَرِقُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ»^۲، ابلیس هفت آسمان را می‌رفت و می‌آمد. البته فقط خودش و بچه‌هایش را اجازه نداده بودند.

«فَلَمَّا وَلَدَ عِيسَى ع حُجِبَ عَنْ ثَلَاثِ سَمَاوَاتٍ وَ كَانَ يَحْتَرِقُ أَرْبَعَ سَمَاوَاتٍ»، وقتی عیسی‌بن‌مریم متولد شد، دیگر سه آسمان آخر

از او پنهان شد و او به چهار آسمان راه یافت (شیطان چون از جن است، حالت سیال و مطالب بخاریه دارد، در آب می‌رود و سیر دارد. لذا تبیین کردند غذا خوردن او از بخارات غذاها و بو و ... است. کلّ این کرات در آسمان اول است و آسمان اول فقط این نیست که من و شما می‌بینیم، این، فقط قسمی از آسمان اول است). لذا شیطان دشمنی زیادی را با عیسی‌بن‌مریم انجام داد و سعی کرد انحرافات زیادی در دین او ایجاد کند.

«فَلَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص حُجِبَ عَنِ السَّبْعِ كُلِّهَا وَ رُمِيَ الشَّيَاطِينُ بِالْجُومِ» پس چون رسول اکرم، ولادت یافت، همه آسمان‌ها از او پوشیده ماند و شیاطین با ستارگان رانده می‌شوند.

«وَ قَالَتْ قَرِيْشٌ هَذَا قِيَامُ السَّاعَةِ كُنَّا نَسْمَعُ أَهْلَ الْكُتُبِ يَذْكُرُوْنَهُ» پس قریش گفتند: این حوادثی که به وجود آمده، باید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که ما می‌شنیدیم که اهل کتاب هم ذکر می‌کردند.

«وَ قَالَ عَمْرُو بْنُ أُمَيَّةَ وَ كَانَ مِنْ أَزْجَرِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ انْظُرُوا هَذِهِ الْجُومُ الَّتِي يُهْتَدَى بِهَا وَ يُعْرَفُ بِهَا أَرْمَانُ الشَّيْءِ وَ الصَّيْفِ فَإِنْ كَانَ رُمِيَ بِهَا فَهُوَ هَلاكٌ كُلُّ شَيْءٍ وَ إِنْ كَانَتْ ثَبَتَتْ وَ رُمِيَ بِغَيْرِهَا فَهُوَ أَمْرٌ حَدَثٌ» پس عمر و بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود، گفت: نگاه کنید اگر یکی از ستاره‌های معروف که مردم به آنها هدایت می‌یابند و زمانهای زمستان و تابستان را می‌شناسند، بیفتد؛ بدانید که وقت آن است که جمیع خلق هلاک شوند و اگر آنها به حال خود هستند و ستاره‌های دیگر ظاهر می‌شود، پس امر غریبی بناست به وجود آید.

«وَ أَصْبَحَتِ الْأَصْنَامُ كُلُّهَا صَبِيحَةَ وَلَدِ النَّبِيِّ ص لَيْسَ مِنْهَا صَتَمٌ إِلَّا وَ هُوَ مُنْكَبٌ عَلَى وَجْهِهِ» و صبح آن روز که آن حضرت متولد شد، هر بتی که در هر جای عالم بود، بر رو افتاده بودند.

«وَ ارْتَجَسَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِيوَانُ كِسْرَى وَ سَقَطَتْ مِنْهُ أَرْبَعُ عَشْرَةَ شُرْفَةً»، و ایوان کسری یعنی پادشاه عجم لرزید و چهارده کنگره آن افتاد. این در حالی بود که برای خانه‌های قدیمی هیچ اتفاقی نیفتاده بود و این ایوان که از سنگ مرمر بود این‌چنین شد. امام راحل فرموده بودند: امکان دارد منظور از این چهارده کنگره این باشد که چهارده قرن دیگر، زمان پیروزی اسلام و ظهور حضرت حجت (عج) است.

«وَ غَاضَتِ بُحَيْرَةُ سَاوَةَ»، دریاچه ساوه خشک شد.

«وَ فَاضَ وَادِي السَّمَاوَةِ»، و وادی سماوه که سالها بود که کسی آب در آن ندیده بود، آب در آن جاری شد.

«وَ حَمَدَتْ نِيرَانُ فَارِسَ وَ لَمْ تَحْمَدْ قَبْلَ ذَلِكَ بِأَلْفِ عَامٍ»، و آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود، در آن شب خاموش شد. جالب است که آن‌قدر این آتشکده با عظمت بود که تمام سران آتشکده‌های ایران و جهان سالی، ده روز به آن‌جا می‌رفتند و قداست عجیبی برایشان داشت که یک‌باره خاموش شد.

«وَ رَأَى الْمُؤَبَّدَانُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فِي الْمَتَامِ إِيْلًا صِعَابًا تَقُوذُ حَيًّا عَرَابًا قَدْ قَطَعَتْ دَجْلَةً وَ انْشَرَبَتْ فِي بِلَادِهِمْ»، و داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب دید که شتر صعبی چند اسباب عربی را می‌کشیدند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند. «وَ انْقَصَمَ طَاقُ الْمَلِكِ كِسْرَى مِنْ وَسْطِهِ» و طاق کسری از میانش شکست و دو حبه شد. «وَ انْخَرَقَتْ عَلَيْهِ دَجْلَةُ الْعَوْرَاءِ»، و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری شد.

«وَ انْتَشَرَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ نَوْرٌ مِنْ قِبَلِ الْحِجَازِ ثُمَّ اسْتَطَارَ حَتَّى بَلَغَ الْمَشْرِقَ» و نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید. طوری بود که همه مردم آن نور را می‌دیدند.

«وَ لَمْ يَبْقَ سَرِيرٌ لِمَلِكٍ مِنْ مَمْلُوكٍ [مَلُوك] الدُّنْيَا إِلَّا أَصْبَحَ مَتَكُوسًا» و تخت هر پادشاهی در آن شب سرنگون شده بود.

«وَ الْمَلِكُ مُحْرَسًا لَا يَتَكَلَّمُ يَوْمَهُ ذَلِكَ» و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمی‌توانستند بگویند.

«وَ انْتَرَعَ عِلْمُ الْكَهَنَةِ»، و علم کاهنان از بین رفته بود و هر چه مهرها و قاب‌هایی را که داشتند، می‌چیدند به نتیجه‌ای نمی‌رسیدند و می‌گفتند: نمی‌دانیم.

«وَ بَطَلَ سِحْرُ السَّحَرَةِ» و سحر ساحران باطل شد.

«وَ لَمْ يَبْقَ كَاهِنَةٌ فِي الْعَرَبِ إِلَّا حُجِبَتْ عَنْ صَاحِبِهَا»، و هر کاهنی که همزادی داشت که خبرها به او می‌گفت میانشان جدائی افتاد.

«وَ عَظُمَتْ قَرِيْشٌ فِي الْعَرَبِ وَ سُمُّوا آلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ ع إِنَّمَا سُمُّوا آلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَنَّهُمْ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ»، و قریش در میان عرب بزرگ شدند و ایشان را آل الله می‌گفتند زیرا ایشان در خانه خدا بودند.

«وَ قَالَتْ أَمِيَّةُ ابْنِ أَبِي وَ اللَّهِ سَقَطَ فَاتَقَى الْأَرْضَ بِيَدِهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَنَظَرَ إِلَيْهَا ثُمَّ حَرَجَ مَيِّ ثَوْرٍ أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ سَمِعَتْ فِي الضَّوِّ قَائِلًا يَقُولُ إِنَّكَ قَدْ وَلَدْتَ سَيِّدَ النَّاسِ فَسَمِيَهُ مُحَمَّدًا» وقتی فرزندم متولد شد سر خود را به سوی آسمان بلند کرد. از من، نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد. در آن روشنائی سخن کسی را شنیدم که می‌گفت: تو سرور آدمیان را به دنیا آوردی؛ او را محمد بنام.

«وَ أَتَى بِهِ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِيَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ قَدْ بَلَغَهُ مَا قَالَتْ أُمُّهُ فَوَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ ثُمَّ قَالَ- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْطَانِي هَذَا الْغُلَامَ الطَّيِّبَ الْأَرْذَانَ قَدْ سَادَ فِي الْمَهْدِ عَلَى الْغُلَمَانِ ثُمَّ عَوَّدَهُ بِأَرْكَانِ الْكَعْبَةِ وَ قَالَ فِيهِ أَشْعَارًا» عبدالمطلب که سخنان آمنه به او رسیده بود - برای دیدن نوزاد آمد. او را در بر گرفت و در دامان خود قرار داد و گفت: شکر و سپاس خداوندی را که این کودک معطر و خوشبو آستین را به من ارزانی داشت. بعد او را به ارکان کعبه مالید و در حق او اشعاری سرود.

«قَالَ وَ صَاحَ إِبْلِيسُ لِعَنَةِ اللَّهِ فِي أَبَالِسْتِهِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا مَا الَّذِي أَقْرَعَكَ يَا سَيِّدَتَا فَقَالَ لَهُمْ وَبَلَّغْتُ لَكُمْ لَقَدْ أَنْكَرْتُ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ

مُنْذُ اللَّيْلَةِ لَقَدْ حَدَّثَ فِي الْأَرْضِ حَدَّثٌ عَظِيمٌ مَا حَدَّثَ مِثْلُهُ مُنْذُ وَلِدَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَأَخْرَجُوا فَاَنْظَرُوا مَا هَذَا الْحَدَّثُ الَّذِي قَدْ حَدَّثَ فَاقْتَرَقُوا ثُمَّ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا مَا وَجَدْنَا شَيْئًا» حضرت امام صادق (ع) اضافه فرمودند: ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - جمیع شیاطین را فرا خواند. گفتند: ای پیشوای ما، چه چیز تو را ترسانیده است؟ گفت وای بر شما! بدانید که از امشب زمین و آسمان دگرگون شده و حادثه و رویداد عظیمی بر روی زمین اتفاق افتاده که نظیر آن از زمانی که عیسی بن مریم به آسمان برده شد روی نداده است. بروید و ببینید که این اتفاق چیست؟ شیاطین متفرق شدند و سپس بازگشته گفتند: چیزی نیافتیم!

«فَقَالَ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ أَتَا لِهَذَا الْأَمْرُ ثُمَّ انْعَمَسَ فِي الدُّنْيَا فَجَالَهَا حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحَرَمِ فَوَجَدَ الْحَرَمَ مَحْفُوظًا بِالْمَلَائِكَةِ فَذَهَبَ لِيَذْخَلَ فَصَاحُوا بِهِ» ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - گفت : خود شخصا این کار را خواهم کرد. در جهان گردشی نمود تا به حرم رسید. آنجا را مملو از فرشتگان مشاهده کرد. خواست وارد شود؛ فرشتگان بر او بانگ زدند.

«فَرَجَعَ ثُمَّ صَارَ مِثْلَ الصَّيْرِ [الصَّوْرِد] وَهُوَ الْعَصْفُورُ فَدَخَلَ مِنْ قِبَلِ حِرَاءٍ فَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ وَرَاكَ لَعْنَتُكَ اللَّهُ» بازگشت و خود را به گنجشکی مانند کرد و از جانب کوه حرا وارد شد. جبرئیل علیه السلام به او گفت : لعنت خدا بر تو باد! برگرد!

«فَقَالَ لَهُ حَرْفٌ أَسْأَلُكَ عَنْهُ يَا جِبْرِئِيلُ مَا هَذَا الْحَدَّثُ الَّذِي حَدَّثَ مُنْذُ اللَّيْلَةِ فِي الْأَرْضِ» گفت : ای جبرئیل، پرسشی دارم؛ این اتفاق چیست که در این شب بر روی زمین روی داده است؟

«فَقَالَ لَهُ وَلِدَ مُحَمَّدٌ ص» حضرت محمد(ص) به دنیا آمده است.

«فَقَالَ لَهُ هَلْ لِي فِيهِ نَصِيبٌ» گفت : آیا مرا در او بهره ای است؟

«قَالَ لَا» گفت : خیر.

«قَالَ فُفِي أُمَّتِهِ» گفت : در امت او چه؟

«قَالَ نَعَمْ» گفت : آری.

«قَالَ رَضِيتُ» گفت : راضی گردیدم.

لذا شیطان از وقتی که دیگر در آسمانها نتوانست رفت و آمد کند بر مردم مسلط شد و باید به این علت بسیار مراقب فریبهای او باشیم.

اما آنچه که از این بحث می‌توان نتیجه گرفت، این است که تمام این اعجازهای پیامبر برای همان هدف بعثتشان یعنی اخلاق است و باید در این زمینه خود را تقویت کنیم.

پروردگارا! تو قادری! ادامه غیبت را به خوبان عالمت ببخش و ظهور را محقق بگردان.

خدایا! ما را آماده حقیقی ظهور بگردان.

۱ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْقَاضِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَرْزَنْطِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (ع)

۲ الْأَمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، ص: ۲۸۵